



عقد اختیار

پدیدآورنده (ها) : مومن قمی، محمد

فقه و اصول :: نشریه فقه اهل بیت :: بهار ۱۳۸۲ - شماره ۳۳ (ISC)

صفحات : از ۵۲ تا ۶۵

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/95741>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۸/۰۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- ساخت و بررسی ویژگی های روان سنجی پرسش نامه جذب به نماز در دانش آموزان
- معرفی های اجمالی
- بررسی تاثیر آموزش فعال بر خودانگیزگی دانش آموزان نسبت به نماز
- گفتگو: گفتگو با دکتر رضا اشرف زاده معلم محقق و عطار پژوه کرمانی (یاد ماندگار)
- راه های ایجاد انگیزه دانش آموزان به نماز
- بررسی حضور و عوامل مؤثر بر شرکت دانشجویان در نماز جماعت در دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقی یزد
- متغیرهای مرتبط با جذب دانش آموزان به نماز جماعت از نظر عوامل مدرسه
- مثلی و قیمی از منظر فقه اسلامی و حقوق ایران
- معیار توثیق و تضعیف نزد رجالیون عامه
- بررسی نظریه شیخ احمد احسائی در مورد رجعت
- معرفی القواعد الفقهية
- نقش تعبیر واسطه در معجم رجال (قسمت دوم)

عناوین مشابه

- گزیده مصوبات: اختیار زوجه مبنی بر مطالبه مهریه در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل وقوع عقد
- وحدت یا تعدد قلمرو «اختیار» و «رعایت مصلحت» در عقد وکالت
- ندوات حلقات بحث مؤتمرات: مؤتمر إعداد و تنمية و اختیار القيادات الادارية العليا
- معاییر تفضیل و اختیار النموذج المناسب لترجمة القوائم المالية للفروع الأجنبية للشركات متعددة الجنسية: حالة عملية بإستخدام اسلوب المحاكاة
- اختیار و تنفیة القيادات الإدارية العليا
- ارزیابی عملکرد تفویض اختیار به سازمان بازرگانی استان ها
- نقش اراده و اختیار در پدیدآیی و تحول شخصیت
- بررسی تطبیقی موارد فسخ عقد بیع در کنوانسیون بیع بین المللی کالا ۱۹۸۰ (وین) با حقوق ایران
- مدی جواز تولى عاقد واحد إبرام عقد الزواج "دراسة مقارنة" (بین الفقه الإسلامی و قوانین الأحوال الشخصية)
- گفت و گو با دکتر سید حسن حسینی: از نفی ابزارگرایی تا لزوم جبرگرایی: رسانه ای که دیگر در اختیار ما نیست!

عقد اختیار



محمد مؤمن قمی

۵۲

فقه ال بیت

سال ۹ / شماره ۳۳

یکی از عقود شناخته شده در بازار بورس عقد اختیار است^۱، که یکی از طرفین عقد، حق خود را در خرید یا فروش چیزی معین در ازای عوضی معین به طرف مقابل واگذار

۱. این نوع معاملات در اصطلاح اقتصادی قرارداد اختیار یا قرارداد حق انتخاب (Option Contract) نام دارند و نوعی داد و ستد تأمیننی یا خرید و فروش تأمیننی (Hedging) شمرده می شوند و قراردادهای ناظر به آینده (Futures Contract) هستند و در زمره بازارهای آتی (Future Market) محسوب می شوند و معمولاً به این منظور انجام می گیرند که خطرات احتمالی ناشی از تغییر قیمت ها را به حداقل ممکن کاهش دهند؛ بنابراین، این گونه معاملات روشی برای تحویل کالا در آینده هستند که البته با بیع سلف که آن نیز می تواند نوعی داد و ستد تأمیننی باشد و در قالب بازارهای آتی می گنجد، تفاوت دارند، زیرا در سلف فروشی، مبیع که کالایی کلی است، به طور قطعی معامله می شود. البته با لحاظ این خصوصیت که ثمن به صورت نقد پرداخت می شود ولی تحویل کالا در آینده است. اما در اینجا مثنی که عبارت از حق خرید یا فروش کالا است نه خود کالا، کلی نیست بلکه مشخص و معین است و مؤجل نمی باشد بلکه حال است. دیگر اینکه در بیع سلف یک عقد وجود دارد ولی در این نوع معاملات برای خرید کالای مورد نظر عقد مجزایی لازم است. مانند آنکه تولید کننده ای می داند که شش ماه دیگر به یک صد هزار یورو نیاز پیدا می کند از این رو برای اینکه خود را از نوسانات نرخ ارز مصون نگه دارد، هم اینک، به قیمت مثلاً یک میلیون ریال، حق خرید ارز مزبور در

<

می‌کند؛ بنابراین این، عقد اختیار، عقدی است که در آن در زمان معینی بین حق خرید یا فروش مقدار مشخصی از کالایی که با دقت توصیف شده است و عوض معین و مشخصی، مبادله انجام می‌شود بدون اینکه عوض در هنگام خرید یا فروش کالا، جزئی از ثمن آن قرار گیرد، بلکه این عوض، تنها در مقابل حق بیع یا شراء است؛ بنابراین این، کسی که عوض را می‌پردازد، اختیار خرید یا فروش را به دست می‌آورد. همچنین کسی که عوض را دریافت می‌کند و آن را مالک می‌شود، اختیار مزبور را به طرف مقابل واگذار می‌کند.

این عقد با این خصوصیات و مشخصات در زمانهای گذشته ناشناخته بود، از این رو نمی‌توان در باره آن از اقوال علما گفتگو کرد هر چند - چنانکه اشاره خواهیم کرد - شاید بتوان این عقد را تحت یکی از عناوین عقود شناخته شده فقهی قرار داد.

۵۳

عقد اختیار

عقد اختیار بر دو نوع است:

نوع اول: اختیار خرید که اختیار طلب و اختیار استدعا نیز نامیده می‌شود، که در آن حق خرید کالا یا سهام مثلاً به ازای بهای مشخصی - که قیمت ممارسه (بهای اقدام یا تعهد) نامیده می‌شود - در زمان معینی به مشتری واگذار می‌شود و طرف مقابل ملتزم می‌شود کالا یا سهام را هر گاه مشتری در زمان مزبور بخواهد، در ازای بهای مورد توافق، به او بفروشد.

نوع دوم: اختیار فروش که اختیار دفع نامیده می‌شود و آن عقدی است که در آن حق

> شش ماه بعد را به قیمتی که هم اکنون بر آن توافق می‌کنند (مثلاً هر یورو نه هزار ریال)، از دارنده ارزش خریداری می‌کند. اگر خریدار ارزش در شش ماه بعد ملاحظه کند، با توجه به نوسانات نرخ ارز، برای وی به صرفه است که ارزش مزبور را با قیمت مورد توافق (هر یورو نه هزار ریال) خریداری نماید، اقدام به خرید می‌کند و دارنده ارزش موظف است ارزش مزبور را به وی بفروشد، ولی اگر مشاهده کند که نرخ ارز کاهش یافته است و دیگر خریدار ارزش با قیمت مزبور برای وی به صرفه نیست، می‌تواند از خرید ارزش خودداری کند. (مترجم)

فروش کالا یا سهام مثلاً به ازای بهای مشخصی در زمان معینی به مشتری واگذار می شود و طرف مقابل ملتزم می شود طی زمان مزبور، در ازای بهایی که هنگام خرید این حق، توسط مشتری، بر آن توافق کرده اند، آن کالا یا سهام را بخرد.

گاه صلاحیت هر یک از این دو نوع عقد، مستمر است و از هنگام قرارداد تا پایان مدت معین، استمرار دارد. یعنی در آن مدت معین هر وقت خواست حق دارد آن را به کارگیرد. گاه این عقد مؤجل و مضیق است و تنها در تاریخ مشخصی می توان آن را به کار گرفت. هر کدام از این دو حالت، بر اساس شرطی که بر آن توافق کرده اند، تعیین پیدا می کند.

غالباً تعهد کننده بیع هنگام انعقاد عقد اختیار، مالک چیزی که فروشش را متعهد شده است، نمی باشد؛ بلکه پس از این عقد، ملزم می شود آن را به تملک خود درآورد و سپس به مشتری واگذار نماید؛ البته گاه و به ندرت، آنچه را تعهد کرده است، مالک می باشد.

در اغلب مواردی که به وسیله عقد اختیار معامله انجام می پذیرد، این کار از طریق راههایی مخصوص یعنی بازار بورس صورت می گیرد. بخشهایی خاص و واسطه هایی معین در بورس مجاز هستند میان خواست خرید و فروش طرفهایی که یکدیگر را نمی شناسند، پیوند زنند و میان طرفهای عقد، ارتباط برقرار نمایند؛ البته گاه اتفاق می افتد که این عقد مستقیماً و خارج از بازار بورس، میان طرفین واقع می شود، ولی غالباً چنین نیست.

هر گاه عقد از طریق این بخشها انجام گیرد، آنها تضمین می کنند که طرفین به عقد وفا نمایند و به ناچار این عمل آنها وکالت از طرفین عقد می باشد که برای آن از طرفین به صورت نسبتی از ثمن کالا و سهام و یا مقداری مشخص، درخواست دستمزد می کنند.

اهداف عقد اختیار

سرمایه گذاران اهداف گوناگونی را از انجام معامله به وسیله عقد اختیار دنبال می نمایند که مهمترین آنها حمایت از خود در مقابل خطر کاهش درآمد حاصل از سرمایه گذاری است.

۵۴

فقه اهل بیت

سال ۹ / شماره ۳۳

در اختیار خرید، کسی اقدام به خرید نمی‌کند مگر آنکه بتواند از طریق خرید کالا یا سهام، همه یا بعضی از ثمن اختیار را پوشش دهد و این در صورتی است که قیمت کالا یا سهام بیش از قیمتی باشد که در عقد اختیار توافق کرده‌اند. در این صورت، آن را به قیمت مورد توافق می‌خرد و به قیمت بیشتری می‌فروشد. اگر مجموع زیاده‌ای که به دست می‌آورد بیش از ثمن اختیار باشد، به مقدار مازاد، سود می‌برد و اگر مساوی باشند نه سود می‌برد و نه زیان می‌کند و اگر کمتر از ثمن اختیار باشد، به اندازه‌ای که از آن کمتر است، زیان می‌بیند؛ اما اگر قیمت فروش، بیش از قیمتی که در عقد اختیار، توافق می‌کنند، نباشد، اقدام به خرید نمی‌کند، زیرا سودی کسب نخواهد کرد، بلکه شاید به حسب موارد، زیان بکند. مطالبی که در باره اختیار خرید گفتیم، موضوع اختیار فروش را روشن می‌کند.

حکم شرعی

احتمالات مختلفی در باره حقیقت این عقد وجود دارد.

ممکن است گفته شود این عقد، عقد وکالت است؛ به این معنی که در این عقد، هر کس متعهد به بیع یا شراء می‌شود، به طرف مقابل وکالت می‌دهد تا کالای مورد نظر را به قیمت مورد توافق و در زمان معین، از او بخرد یا به وی بفروشد. این وکالت دارای دو ویژگی است:

اول: وکیل مال خود را یا به موکّلتش می‌فروشد یا آن را از وی برای خودش می‌خرد و در صورتی که این امر بر اساس وکالت صورت گیرد، اشکالی در آن نخواهد بود چنان که فرض ما همین است.

دوم: وکیل در این عقد در ازای توکیل خود به موکّلت دستمزد می‌پردازد. حال آنکه چنین امری مخالف وکالت‌های متعارف است؛ زیرا دستمزد در وکالت‌های متعارف، به عنوان اجرت وکالت، فقط در قبال وکالت داده می‌شود ولی در اینجا به عنوان اجرت توکیل پرداخت می‌شود.

این نکته نیز فاقد اشکال است؛ زیرا در وکالت متعارف، وکالت به مصلحت موکّلت

است؛ زیرا موکل از انجام عمل مورد وکالت سود می برد. اما در بحث ما، مطلب به گونه ای دیگر است؛ زیرا در اینجا وکالت داشتن از موکل، به مصلحت وکیل است و به این امید صورت می گیرد که وکیل به این وسیله به مبلغی دست یابد که هم ثمن اختیار و هم سود را پوشش دهد. از این رو، سود این نوع وکالت به وکیل باز می گردد و لذا عقلاً پرداخت مال برای آن را توسط وکیل صحیح می شمارند و به همین دلیل، آن را از عنوان «اکل» و «ایکال مال به باطل»، خارج می دانند همچنان که آنها در وکالت های متعارف، دریافت اجرت را صحیح می دانند و آن را از شمول اکل مال به باطل خارج می دانند.

تحقیق در مسأله آن است که بحث ما خارج از وکالت است؛ زیرا قوام وکالت به این است که موکل دستمزد را پردازد بدون آنکه حق وی در انجام عملی که به وکالت داده است، از وی سلب شود، بلکه وی همچنان دارای حق تصرف باشد و تا زمانی که وکیل به انجام کار مزبور اقدام نکرده است و وکالت وجود دارد، می تواند مباشرتاً آن کار را انجام دهد. مثلاً اگر موکل کسی را برای فروش خانه اش وکیل نماید، خود نیز می تواند قبل از اقدام وکیل، برای فروش اقدام نماید؛ البته اگر وکیل قبلاً آن را فروخته باشد، بیع موکل باطل خواهد بود؛ زیرا با فروش خانه توسط وکیل، خانه از ملک موکل خارج شده است. اما همان طور که توضیح دادیم، معقود علیه در عقد اختیار، انتزاع حق خرید یا فروش از شخص و انتقالش به طرف مقابل است و بدین ترتیب، حق خرید و فروش کالای مورد نظر از وی سلب می شود و تمام آن به کسی که ثمن اختیار را می پردازد، منتقل می گردد و این مطلب، مخالف قوام عقد وکالت است؛ بنابراین، حقیقت عقد اختیار این است که حق شخص در خرید یا فروش چیزی جزئی یا کلی، در قبال ثمن اختیار به طرف مقابل واگذار شود. مطلوب در این عقد آن است که این حق به مالک ثمن منتقل شود چنان که ثمن از مالک آن به ناقل این حق انتقال می یابد.

ظاهراً می توان گفت: عقد اختیار، داخل در عنوان بیع و یکی از مصادیق آن شمرده می شود؛ زیرا در جای خود تحقیق شده است که شرع در باب بیع بلکه همه معاملات، غیر از اصطلاح مورد نظر عقلاً، اصطلاح دیگری ندارد و عقلاً در بیع، شرط نکرده اند که

مبیع، عین خارجی جزئی یا کلی باشد، بلکه از نظر آنها عنوان بیع در موارد نقل حقوق در ازای عوض نیز صادق است؛ بنابراین، اگر کسی حق اشتراكِ خط تلفن را در ازای مبلغ معلومی از شرکت مخابرات دریافت نماید، گفته می‌شود که حق اشتراك را به فلان مبلغ خریداری کرده است همچنین گفته می‌شود که حق دارد، به هر کس که خریدار است، آن را بفروشد.

مثال دیگر، کشاورزی است که مدتی طولانی روی زمین کشاورزی کار کرده است، چنین کسی اگر بخواهد زمین خود را رها سازد، عقلا می‌پذیرند که وی حق (حق الاصل) دارد و می‌تواند آن را بفروشد.

روشن است که در این گونه موارد، مبیع از اعیان خارجی نمی‌باشد، بلکه شخص، تنها حقی را می‌فروشد که عقلا آن را برای وی اعتبار می‌کنند همچنین روشن است که صدق و اطلاق عنوان بیع بر این معامله مبتنی بر هیچ گونه مسامحه، ادعا و مجاز نیست، بلکه صدق عنوان بیع مانند صدق عنوان و اطلاق بیع بر بیع اعیان خارجیّه است.

آنچه گذشت دلیلی قطعی است بر اینکه از نظر عقلا برای صدق عنوان بیع، لازم نیست مضمن، عین خارجی باشد هر چند معروف این است که باید مضمن از اعیان خارجی باشد، ولی آنچه باید در این موارد تبعیت کرد، فهم عرفی است و فهم عرفی در بحث ما همان است که گفتیم.

اما در باره نظر شرع در این گونه معاملات باید گفت همان طور که در جای خود اثبات شده است شرع در باب معاملات عقلایی، اصطلاح بخصوصی ندارد و اگر شرع در این قبیل موارد تصرفی داشته باشد، در حکم شرعی خواهد بود؛ بدین معنی که چه بسا در مواردی عقلا، بیعی را صحیح می‌دانند ولی شرع حکم به بطلان آن می‌نماید؛ بنابراین این شایسته است حکم شرعی بحث را مورد گفتگو قرار دهیم.

عموم مستفاد از کلام خداوند: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۲ و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۳ اقتضا دارد که

۲. مائده، آیه ۱.

۳. بقره، آیه ۲۷۵.

این معامله صحیح باشد؛ البته پس از آنکه روشن شد عقلاً آن را بیع می دانند و در بازار به آن اقدام می کنند. اما شاید بتوان برای بطلان این معامله در شریعت به وجوهی استدلال کرد:

وجه اول: علما اجماع دارند قوام حقیقت بیع به این است که مضمن از اعیان باشد. در کتاب مکاسب شیخ اعظم «قدس سره» در تعریف بیع چنین آمده است: «ظاهرأ در بیع باید معوض، عین خارجی باشد^۴؛ بنابر این، مبادله منافع با چیز دیگری را شامل نمی شود و اصطلاح فقها در بیع نیز بر این مطلب استوار است تا آنجا که می فرماید: «سزاوار آن است که بیع را انشاء تملیک عین به مال تعریف کنیم» تا آنجا که می گوید: «بیع فقط عبارت است از تملیک اعیان به عوض.»

حاصل این وجه آن است که ادعای صدق بیع بر عقد اختیار با آنچه مورد پذیرش فقها می باشد، منافات دارد.

پاسخ: نباید در این نکته تردید داشت که بیع، حقیقت شرعی و متشرعه ندارد، بلکه دارای معنای عرفی است. آنچه را هم فقها مطرح کرده اند، تبیین معنی عرفی به فهم خودشان می باشد؛ زیرا شیخ اعظم در جای دیگر می فرماید: «ظاهرأ لفظ بیع، فاقد حقیقت شرعی و متشرعه است و معنای عرفی خود را دارد؛ البته فقها در تعریف بیع اختلاف دارند.» بنابر این، اتفاق فقها بر بودن خصوصیتی در حقیقت بیع، از وجود اجماعی که کاشف از رأی معصوم باشد، حکایت نمی کند و همچنین گویای وجود خبر معتبری - که از معصوم روایت شده باشد - نیست، بلکه هیچ دلیلی غیر از فهم عرف از عنوان بیع وجود ندارد. بنابر این، شکمی نیست که از نظر آنها در مواردی که مضمن از اعیان خارجی نیست، بدون مسامحه و تجوز عنوان بیع صدق می کند چنان که برای این موارد چند مثال زدیم لذا عقد اختیار نیز از جمله این گونه موارد است و در

۴. کتاب المكاسب، ج ۶، ص ۱۰، تحقیق و تعلیق سید محمد کلانتر، مؤسسة النشر للمطبوعات،

این عقد، اختیار بیع و شراء، فروخته می شود.

وجه دوم: بعد از پذیرش صدق عنوان بیع بر عقد اختیار گفته شود مبیع باید قابل انتقال به مشتری باشد؛ زیرا قوام حقیقت بیع به آن است که مبیع از بایع به مشتری انتقال یابد، ولی این شرط در بحث کنونی احراز نشده است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که:

اولاً، اختیار خرید و فروش از قبیل احکام شرعیّه ای باشند که مختص موضوعات خود هستند. بنابر این، همان طور که جایز است انسان آب بیاشامد و غذای مباح بخورد و این جواز حقی برای وی محسوب نمی شود که برای وی جعل شده باشد، بلکه عبارت دیگری از اباحه شرعیّه ای است که از احکام الهی شمرده می شود و در محدوده سلطنت عبد قرار ندارد، همچنین برای وی جایز است که ملک خود را بفروشد و آن چه را می خواهد بخرد. از این رو، محتمل است جواز مجرد حکم شرعی باشد که قابل نقل و انتقال نیست و از محدوده سلطنت عبد نیز خارج است.

ثانیاً، هر چند بپذیریم اختیار فروش و خرید از قبیل حقوق است نه احکام، باز این احتمال وجود دارد که حق اختیار از قبیل حقوق غیر قابل انتقال باشد. چنانکه در مورد حق ولایت پدر و حق حضانت مادر و حق اخذ به شفعه، همین گونه است. این گونه امور هر چند از قبیل حقوقی هستند که اختیار اعمال آنها در دست دارنده آن می باشد و اعمال آنها مشروط به این نیست که صاحب حق مباشرتاً اقدام کند، بلکه می تواند برای این منظور کسی را وکیل نماید، ولی این حقوق را نمی توان از پدر و مادر و شریک، به دیگری انتقال داد. از این رو، این احتمال وجود دارد که حق اختیار از این قبیل باشد.

در صورت تحقق یکی از این دو احتمال، راهی برای حکم به صحّت بیع در عقد اختیار وجود ندارد؛ زیرا شکی نیست که مبیع باید از اعیان مملوکه یا حقوق قابل انتقال باشد، ولی با وجود این احتمال که ممکن است چیزی از جمله احکام یا حقوق غیر قابل

انتقال باشد، صحّت آن مشکوک خواهد بود. با وجود چنین احتمالی دیگر نمی توان برای اثبات صحّت آن به عموم حلّیت بیع رجوع نمود؛ زیرا رجوع به عام از قبیل رجوع به عام در شبهه مصداقیّه خواهد بود که چنین کاری جایز نمی باشد چنان که محقق اصفهانی «قدّس سرّه» در اواخر رساله الحق می فرماید:

«ادله معاملات در صددند سبب های شرعی را به صورت عموم یا به صورت اطلاق نافذ گردانند. بر این اساس، گاه چنین است که قطع داریم چیزی قابلیت ملکیت و نقل را دارد ولی شک در این است که آیا سبب خاصی در آن معتبر است یا خیر، لذا به عموم دلیل صلح یا شرط تمسک می کنیم و می گوئیم: آن چیز با صلح و شرط به تملک در می آید ولی گاه اصل قبول نقل آن، مشکوک است؛ البته شک ناشی از خصوصیت سببی نیست تا گفته شود صلح مطلقاً سبب است و همچون سایر اسباب نقل و اسقاط می باشد، بلکه مفروض آن است که در بحث ما در اصل قبول حقی خاص برای نقل و انتقال، شک وجود دارد نه اینکه شک ناشی از این باشد که صلح در این مورد، قصور از سببیت دارد. بنابراین، اگر چیزی عرفاً قابلیت صلح را دارد به این معنی است که در این موضوع، صلح همچون دیگر اسباب است.

بنابراین، بین احراز قابلیت عرفیه از این جهت با شک در اصل قابلیت نقل و اسقاط آن، منافاتی وجود ندارد.^۵

ایشان فرمود: «چیزی عرفاً قابلیت صلح را دارد...» اشاره به پاسخ اشکالی است که مطرح کرده است، «اگر با وجود قطع به اینکه چیزی حق است، منشا شک این احتمال باشد که این حق از آن گونه حقوقی است که همچون حق ولایت قابل اسقاط و نقل و انتقال نیست، معروف آن است که با احراز عرفی این قابلیت، می توان برای نفوذ صلح در سقوط این حق، به اطلاق دلیل صلح و برای انتقال آن به عموم ادله ارث تمسک کرد.^۶

۵. تعلیقه المکاسب، ج ۱، ص ۱۳-۱۲.
۶. همان.

پاسخ: آنچه از اخبار استفاده می‌شود همه «امور انسان» به خودش واگذار شده و آنچه از کلمه «امور» فهمیده می‌شود، همه چیزهایی است که مرتبط به انسان است و نتیجه اش (سود یا زیان) به وی باز می‌گردد. در این صورت، وی حق دارد آن را به دیگری منتقل نماید؛ بنابراین این، در ما نحن فيه، اختیار خرید یا فروش چیزی به ثمن معین، از امور مربوط به وی شمرده می‌شود، لذا هر گاه چنین حقی به وی تفویض شود، حق دارد هرکاری که می‌خواهد اعم از فروش یا صلح و غیره را با آن انجام دهد.

در موثقه سماعه در اصول کافی، می‌خوانیم: «قال أبو عبد الله (ع): إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَفْوِضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ، أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» فَالْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَلا يَكُونَ ذَلِيلًا، يَعِزَّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ.^۷ و در موثقه ابو بصیر از امام صادق (ع) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِذْلاَلَ نَفْسَهُ.^۸»

نباید گفت که مفاد حدیث تفویض، اقتضا دارد که حدوداً و بقاءً چنین باشد و با وجود چنین معنایی برای حدیث، اگر کسی اقدام به فروش حق خود به دیگری نماید زمام آن را از دست خود خارج کرده است و این عمل، با تفویض امر به او منافات دارد؛ زیرا هرگاه واگذاری امر به دیگری، ناشی از خواست انسان و تابع آن باشد، این کار تأکیدی بر تحقق خواست و مشیت انسان است، نه اینکه با آن منافات داشته باشد. به همین دلیل، شبهه ای وجود ندارد که اموال انسان در اختیار خودش می‌باشد، لذا به وسیله بیع و صلح و هبه و امثال این امور اقدام به نقل اموال به دیگری می‌نماید و پس از این، زمام اموالش از دستش خارج می‌شود؛ ولی با این وجود، عرف چنین اقدامی را منافی با تفویض مزبور نمی‌داند، بلکه آن را تأکیدی بر این تفویض و تحقق مقتضای آن می‌شمرد؛ البته با این فرض که این گونه عقدها با طیب خاطر و رضایت انجام می‌گیرند و اقتضای این خروج را دارند و وی با

۷. وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۱۲ از ابواب امر ونهی از کتاب الامر والنهی، ح ۲، ص ۴۲۴.

۸. همان، ح ۳، ص ۴۲۴.

آگاهی از این مطلب، به معامله اقدام می کند.

حاصل آن که: از این روایات در باب حقوقی که برای انسان جعل شده است، قاعده ای کلی استفاده می شود که بر طبق آن، اصل، در این حقوق آن است که آنچه را صاحب حق بخواهد انجام دهد اعم از نقل با عوض یا نقل مجانی یا اسقاط، نافذ است.

موضوع این روایات چنان که مشاهده می شود عنوان «حق» نیست بلکه عنوان «أمر» است و منظور از آن هر چیزی است که به انسان مرتبط است و نتیجه اش به وی باز می گردد. به همین دلیل تطبیق این عنوان متوقف بر احراز عنوان حق نیست، بلکه مجرد احراز ارتباط چیزی با انسان در صدق عنوان مندرج در اخبار کفایت می کند و می توان حکم کرد که به وی تفویض شده است. بنابراین، قبول بیع و رد آن و قبول شراء و ترك آن، از امور انسان شمرده می شود، لذا به او تفویض شده است و لازمه تفویض، آن است که این امور با نقل وی انتقال یابند؛ بنابراین، هر چیزی که نتیجه اش به انسان بازگردد ولی شرع از نقل آن ممانعت نماید، اعم از آنکه از موارد حکم شرعی یا از حقوق غیر قابل انتقال باشد، تخصیص این عموم شمرده می شود و اختصاص به همان مورد دارد. بر این اساس، در مواردی که تخصیص به اثبات نرسد به دلیل آنکه از باب شک در تخصیص زاید است، به عموم رجوع می شود.

عنوان «حقوق غیر قابل انتقال» یا «امور غیر قابل انتقال» تنها یک عنوان انتزاعی است که عقل آن را در موارد مربوطه از حکم شرع به عدم قبول انتقال، انتزاع می کند؛ لذا این عناوین انتزاعی عنوانی برای مخصّصی که محکوم به خروج است، نمی باشند، بلکه آنچه که خارج از این عموم شمرده می شود، خصوص همان موارد با عناوین مربوطه است. بنابراین، هر گاه در خروج مورد دیگری شک وجود داشته باشد، از باب شک در تخصیص زاید خواهد بود که باید برای رفع آن به این عموم مراجعه کرد. چنین شکی از باب شک در صدق عنوان مخصّص نیست تا مراجعه به عموم در مورد آن از باب تمسک به عموم در شبهه مصداقیّه مخصّص باشد.

۶۲

فقه الیه

سال ۹ / شماره ۳۳

وجه سوم: شکی نیست که خرید و فروش، بلکه همه معاملات مالی، مشروط به رضایت طرفین است چنان که آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۹ و دیگر ادله بر آن دلالت دارد. به ناچار باید این شرط در خرید و فروش تأمین گردد، ولی چنین شرطی در خرید و فروشی که پس از عقد اختیار واقع می شود، وجود ندارد؛ زیرا رضایتی که مالک آن را انشا و ابراز می کند به بیع اختیار خودش تعلق دارد. اما مفروض این نیست که در بیع کالا که متفرع بر بیع اختیار انشا می شود، رضایت صاحب کالا وجود دارد، بلکه غالباً چنین است که صاحب کالا به آن رضایت ندارد؛ زیرا فروش کالا هنگامی واقع خواهد شد که قیمت آن در بازار بیش از قیمتی باشد که در عقد اختیار متعهد شده است آن را به آن قیمت بفروشد. بنابر این، مقدار اضافی به زیان وی خواهد بود و از دارایی وی خارج خواهد شد که طبیعتاً رضایت به آن نخواهد داشت. در مورد فروش اختیار خرید نیز همین گونه است؛ بنابر این، هرگاه این معامله لاحقاً باطل باشد، به ناچار عقد اختیار نیز باطل خواهد بود؛ زیرا اثر مطلوب، بر آن مترتب نشده است.

پاسخ: شاید بتوان چنین پاسخ داد که اختیار خرید و فروش، اموری ذو اضافه هستند و نسبتی با معامله بعدی دارند. وقوع معامله بعدی، تحقق همان چیزی است که توافق کرده اند و ناشی از تراضی واقع شده بین آنهاست.

توضیح: حقیقت عقد اختیار عبارت از اخذ میثاق و رضایت از بایع نسبت به معامله متاخر است. ماهیت عقد اختیار این است که طریق و وسیله ای برای دستیابی به معامله بعدی است و حقیقت دیگری غیر از توافق و تراضی بر آن معامله ای که با حدود دقیقی مشخص شده است و هنگام مطالبه مشتری باید انجام گیرد، ندارد؛ لذا این تراضی به منزله قبول متقدم است؛ البته با این ویژگی که تراضی مزبور، قبولی در قالب عقد لازم است. پس هرگاه معامله بعدی رخ دهد بر اساس تراضی متقدم واقع شده است و تجارتي

بر اساس تراضی می باشد.

به عبارت روشن تر، اشتراط رضایت متعاقدین یک امر شرعی محض نیست، بلکه عقلا شرط کرده اند صحت همه معاملاتشان مشروط به تراضی و رضایت متعاقدین باشد ولی با وجود این، آنها این معامله لاحقه را فاقد شرط تراضی نمی دانند، بلکه تراضی معتبر در نظر آنها اعم از رضایت فعلی و تراضی معاملی است.

در چنین شرایطی هرگاه ادله اعتبار رضایت و آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^{۱۰} از طرف شرع وارد شود، مفهوم این ادله از نظر عقلا آن است که شرع، عملشان را امضا کرده است بدون این که آنها را به امر یا شرطی متعبد کند که زاید بر چیزی باشد که مورد نظرشان است.

حاصل پاسخ: مراد از رضایت معتبر در صحت معاملات، اعم از رضایت فعلی و معاملی است و مدرک این مطلب هم ارتکاز عقلا و امضای شارع است.

آنچه در پاسخ گفتیم، همان است که اصحاب در موارد متعددی به آن ملتزم شده اند. یکی از آن موارد، هنگامی است که در ضمن عقد لازمی شرط شود که بایع چیزی از اموالش را به مشتری بفروشد. حال اگر وی از عمل به این شرط خودداری نماید، حاکم شرع وی را مجبور می کند به این شرط عمل نماید و به این ادعا که وی رضایت به معامله ندارد، لذا بیع باطل است، اعتنایی نمی شود؛ زیرا تعهد وی که ناشی از رضایت او به انجام بیع در ضمن عقد لازم است، نسبت به بیع بعدی، تراضی معاملی است و همین مقدار در صحت آن کفایت می کند و همچنین اگر کسی نذر کند یا سوگند یاد کند یا با خدا عهد ببندد که چیزی را بفروشد ولی بعد پشیمان شود و در صدد حث برآید، مجبور به بیع می شود و اشکالی بر این مطلب وارد نیست.

وجه چهارم: این وجه، همان است که در احکام صادره از سوی هفتمین کنفرانس

۶۴

فقه اهل بیت

سال ۹ / شماره ۳۳

مجمع الفقه الاسلامی آمده است. در مصوبهٔ اوّل این نشست، آمده است:

«عقود اختیار - آن گونه که اینک در بازارهای مالی جهانی جریان دارند - تحت هیچ یک از عناوین عقود شرعی شناخته شده قرار نمی گیرند و از عقود مستحدثه شمرده می شوند و چون معقودّ علیه در این گونه عقود، مال یا منفعت یا حقّ مالی نیست تا معاوضهٔ آن جایز باشد، شرعاً جایز نخواهند بود.»

پاسخ: در این وجه هیچ مطلب جدیدی وجود ندارد و می توان با توجه به مطالب گذشته موارد اشکال آن را این گونه برشمرد:

اولاً، عقد اختیار داخل عنوان بیع می باشد. گواه این ادعا آن است که اقتصاددانان به حسب ارتکاز عرفی خود از این عقد به بیع تعبیر می کنند. برای این منظور می توان به نظر مؤسسهٔ تأمین مالی کویت مراجعه کرد.

ثانیاً، حتی اگر بپذیریم این عقد، جدید است، در صورتی که عقدی عقلایی باشد و شرایط مقرر در عقود شرعی را دارا باشد، باز صحت آن بدون اشکال است؛ زیرا عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^{۱۱} ضامن صحت آن است به خصوص از نظر عقلاً، تمام ملاک برای لزوم وفا، عبارت از مجرد تعهد متعاقدين است و این ملاک در همهٔ عقود جدید و معاملات مستحدثه وجود دارد.

از مطالب گذشته دانسته شد که معقودّ علیه در این عقد، عبارت از حقّ مالی است که منافع مالی بر آن مترتب می شود؛ بنابراین، چه بسا برای کسی که در قبال انتقال این حقّ، عوضی را می پردازد، منافع فراوانی را در پی داشته باشد. به همین دلیل در قبال آن، مال پرداخت می شود و مال همان است که عقلاً در قبال آن، مال می پردازند.

در هر صورت، فروش این حق و دریافت عوض در مقابل آن، یک معاملهٔ عقلایی است که تحت عموم ادلهٔ بیع و عقود قرار می گیرد و حکم به صحت آن می شود؛ بنابراین، ظاهراً این گونه عقود، صحیح می باشند.

۱۱. مائده، آیهٔ ۱.